

آخرین کدخدا...

جدیت در کلامش موج می زد... غیرت و تعصب از نگاهش می بارید... صدایش در مواجهه با پلشتی بلند بود... وقتی دید اهالی برای تردد به شهر و روستاهای اطراف با مشکل مواجه هستند و چشم به دست بیگانه دارند، غیرتش او را به تکاپو واداشت تا ماشینی تهیه کند و رفاه هم ولایتی هایش را تأمین نماید... ماشین کدخدا هر روز مسیر شاه نشین تا هفتکل را طی می کرد و وقتی خاک جاده در روستاهای مسیر بلند می شد مسافران با غرور به نگاه های نشسته در سایه ی "پیر" و "کافه" چشم دوخته و خوشحال از داشتن ماشین، به آسفالت هفتکل فکر می کردند ...

مرحوم کاید محمد حسن حاتمی بزرگمردی بود که ریشه در خانواده ای اصیل داشت... نگاه و کلامش برادری بود و مرامش دوستی ... او آخرین کدخدای شاه نشین بود... منصب را از پدرش کاید ابول دریافت کرده بود و او از عمویش مهدی شاهین و ایشان نیز از بی بی خاتون و بی بی هم از همسرش کله ولی و...

کدخدا ها خود را وقف مردم می کردند و درب لامردونشان به روی همه باز بود... در آن روزگاران، بزرگان با سفره گستردن، دستگیری از بستگان و نان دادن به رهگذران بزرگی خود را هویدا می کردند و کاید محمد حسن نیز این گونه بود... روحش شاد و یادش گرامی باد.

#شهاب_داودی

#کدخدا

#شاه_نشینی_ها

